

سخنی با مادران و پدران

سخنی با

مربیان و همکاران

بی دلیل نیست که تحقیقات روانشناسی در سالهای اخیر بیشتر در زمینه این مرحله از زندگی انسان انجام شده است و محققان ثابت کرده‌اند که منش و هوش ، تا آن درجه که در قدیم فکر میکرده‌اند ، ذاتی وارثی نیست ، بلکه شدیداً متأثر از شرایط محیطی است ، هر قدر محیط نشو و نماي کودک متعادلتر ، آگاهانه‌تر ، غنی و درجهت شکوفائی کامل او باشد ، هوش کودک بیشتر و خلق و خوی او متعادلتر است و بحرانهای کودک در مراحل مختلف رشد خفیفترند .

بر همین پایه تعلیم و تربیت دوره پیش از دبستان و آموزش رسمی در زمان ما اهمیتی

لحظه‌ای تأمل کنیم و ببیندیشیم ! نطفه‌ای " که یک یاخته بارور شده بیش نیست " در نه ماه به موجودی تبدیل میشود به پیچیدگی نوزاد یک انسان ، و این نوزاد در کمتر از پنج سال به ۸۰ درصد رشد نهائی خود میرسد ، شاید بگوئید : این که چیزی نیست ، نوزادگرُ به مسیر اول را در سه ماه و مسیر دوم را در کمتر از یکماه طی میکند جواب این است : آن هم شگفت آور است ولی در مورد انسان نکته اینجاست که هوش استعداد ، خلق و خو ، شخصیت ، قدرتها و مهارتها در این دوره شکل میگیرد و رشد بعدی بیشتر در جهت کمی است تا کیفی .

دیگر یافته است و در همه کشورها کم و بیش به توسعه آن توجه کرده‌اند و به تربیت مربیان آگاه و ورزیده پرداخته‌اند . در کشورما نیز چنین است :

در زمانی که روانشناسان به اهمیت دوران نخستین کودکی از نظر رشد روانی پی میبردند علمای تعلیم و تربیت به یقین دریافتند که اثرات منفی آموزش تحمیلی بسته و یکنواخت در مدارس درحدی است که استعدادها و قدرتها را از بین میبرد ، نقش مدرسه به هیچ وجه این نیست که نوارهای ضبط صوت تولید کند ، بلکه بزرگترین وظیفه آن پرورش و توسعه قدرت و تفکر و خلاقیت و توانائیها و مهارت‌های یادگیری در انسان است . ولی این توانائیها و مهارت‌های یادگیری چه

هستند و چگونه باید پرورش و توسعه یابند ؟ پاسخ به این پرسش را مشاهده و تجربه دقیق رفتاری کودکان خردسال در اختیار روانشناسانی چون گزل ، پیازه ، والون و دیگران گذاشت ، اینان در وهله اول ثابت کردند که کودک لوحه سفیدی نیست که در مدرسه هرچه به او بیاموزند برلوحه ضمیرش نقش بندد ، بلکه کودک به طور طبیعی طی مراحل رشد از راه مشاهده واکتشاف و تجربه و عمل میآموزد و دنیایش گسترش و عمق مییابد .

کودک آنچه را بدان رغبت و شوق فهمیدن دارد واقعا یاد میگیرد و جزء وجودی خود میکند ، تنها این آموخته‌ها در رشد ذهنی و



یعنی مربیان و معلمان ، را به چند نتیجه مهم رسانده است .

برای آموزش و پرورش واقعی به وجود آوردن یک محیط فعالیت و تجربه غنی و متعادل و سازمان دادن زندگی کودکان در آن مسئله اساسی است . ارتباط محیط آموزشی با محیط طبیعی زندگی خانواده ها و مردم از جدا شدن آموزش از زندگی جلوگیری میکند و در نتیجه مطلوب است . کودکان میتوانند بعنوان عوامل فعال در محیط اجتماعی خود نقش موثر داشته باشند ، دیواری بین سنین مختلف نیست ، دیواری بین مدرسه و اجتماع نیست ، حتی در سنین اولیه کودکی دیواری بین تحصیل و کار نیست .

اگر این امر را قبول داشته باشیم ، آموزش یکنواخت ، یکسان و یک برنامه ای با ساختمانها و تجهیزات با کتابها و وسائل و روشهای متحدالشکل را باید یاطل بشماریم . هر مدرسه باید منطبق با نیازهای کودک و محیط باشد مواد آموزشی و فعالیتهای خود را از محیط بلافاصل خود بگیرد و گسترش بدهد .

تذکر این نکته در اینجا لازم است که هدفها یکسانند ، ولی محتوا در هر مکان و در هر زمان تغییر میکند ، مثلا کودک خردسال روستائی به وسائل بازی محیط صنعتی دسترسی ندارد . این دلیل نمیشود که قدرت ابداع در او پرورش نیابد و از انواع بازیهای ساختمانی محروم بماند ، مریی با

عاطفی و پرورش او موثر هستند .

کودک آنچه را طی عمل و فعالیت شخصی میآموزد و درک میکند یاد میگیرد و جزء وجودی خود میکند ، تنها این آموختهها در رشد ذهنی و پرورش او موثر هستند .

حد یادگیری هر کودک خود اوست ، گرچه در مجموع روانشناسی رشد توانسته است خاصه های مراحل مختلف را بطور کلی تعیین کند ، ولی اختلافات فردی و محیطی آنچنان است که آهنگ رشد هر کودک مختص اوست و مراحل حساس یادگیری او نیز چنین است .

زمان و نیروئی که کودک برای یادگیری آنچه خود بدان رغبت دارد و از راه انجام دادن و فعالیت میآموزد بمراتب کمتر از زمان و نیروئی است که برای آموزش برنامه تحمیلی لازم است .

آموزش هرگز یک جنبه ندارد ، بلکه همواره جنبه عقلانی ، عاطفی ، اجتماعی و جسمی تواما عمل میکنند و هر آموزشی پرورش است و بالعکس هر پرورشی آموزش ، و این دو در روی یک سکه هستند و جدائی ناپذیر .

کودک دائم در حال فعل و انفعال با محیط و آموختن است ، بنابراین ، هرچه محیط غنی تر و مناسبتر و روابط بین افراد در آن صمیمانه تر باشد ، برداشت کودک از محیط بیشتر است .

این اصول دست اندرکاران تعلیم و تربیت

توجه به هدف پرورش قدرت ابداع وسائل را از محیط بلافصل او تهیه میکند و یا میسازد . ولی اصرار ندارد همان وسائل محیط صنعتی را حتما در اختیار داشته باشد .

انطباق با محیط ، درک نیازهای کودکان و محیط ، فعال کردن کودکان اصولی بود که از همان ابتدای تاسیس کودکانستان فرهاد مریبان بدان اعتقاد داشتند و بهترین روش را برای برنامه ریزی بر پایه این اصول روش دکرولی ، روشناس و مربی بلژیکی میدانستند دکرولی بجای برنامه مدون و کتابهای درسی یکسان و وسائل واسباب بازیهای پیش ساخته مطالعه طبیعت و اجتماع را انتخاب کرده بود او انسان و نیازهایش را محور اصلی این مطالعه قرار داده بود ، او و کودکان هر روز ، یا هر چند روز ، موضوعی را که مورد علاقه و



در خور درک کودکان بود بعنوان مرکز رغبت

یا واحد کار انتخاب میکردند و سپس کلیه فعالیتهای خود را بر محور این موضوع ترتیب میدادند ، مثلا خاطر هست که در ارمیتاژ (مدرسه‌ای که دکرولی در بروکسل تاسیس کرده بود) روزی برای بازدید بکودکستان رفتیم کودکان این مسئله را مطالعه میکردند که مدرسه در کجا واقع شده است و هر کدام چگونه و در چه مدتی و از کدام طرف بمدرسه می‌آیند و سر راه چه می‌بینند ، آباژوری مثل ساختمان مدرسه با مقوا درست کرده بودند که به سقف آویزان بود و از هر طرف ترن ، اتومبیل ، افراد پیاده ، دوچرخه و تراموای مقوایی متصل به نخهای متفاوت از شمال و جنوب و شرق و غرب بآن وصل شده بودند و روی آنها نامهای کودکان همراه با تصاویری که از خودشان کشیده بودند دیده میشد .

روی دیوارهای اتاق - جنگل ، پارک ، خیابان و ایستگاه و غیره دیده میشد ، همه را بچه‌ها نقاشی کرده و روی دیوارها نصب کرده بودند (کار دسته جمعی) اینها محیط اطراف مدرسه را کاملا مشخص میکرد ، نگاهی بکلاس ما را متوجه کرد که بچه‌ها در روزهای گذشته از کجا بازدید کرده‌اند و درباره چه موضوعهائی بحثهای فراوان و کارهای خلاق داشته‌اند و هر یک چه مسائلی را در کلاس پیش کشیده‌اند و چقدر با محیط آشنا شده‌اند کشف این موضوع که چگونه از خانه بمدرسه میرسیم ، کار بر اساس یک مرکز رغبت است .